

یک پاورقی اساسی برای شیرین

داستان:

هوا گرگ و میش بود و کوچه لبریز از عطر خاک باران خورده و مرطوب. شیرین دختر زهرا خانوم که سن و سالش خبر از گره خوردن بختش و ماندن در خانه‌ی پدر می‌داد، با چشمانی سرمه‌مالی شده، چادر به سر در خم کوچه پیدا شد و یک راست رفت دکان داوود و با صدایی کش‌دار و نازک گفت:

- آقا داوود جوش شیرین دارین؟

آقا داوود هم گفت: «نه.»

شیرین با دلخوری مغازه را ترک کرد و در خم کوچه گم شد.

پایان

پاورقی:

«جوش» معانی زیادی دارد: غلیان، آشفتگی، اتصال، پیوند، شورش دل، فوران، گرمی و «شیرین» در زبان فارسی به چیزی اطلاق می‌شود که طعم قند و شکر و نبات داشته باشد یا مطبوع و لطیف و دلپذیر باشد. لغت شیرین می‌تواند با لغات دیگری ترکیب شود و لغاتی نظیر «شیرین عقل»، «شیرین بیان»، «شیرین کاری» و غیره را بسازد که ممکن است معانی خیلی دوری هم با خود لغت شیرین داشته باشند، اما بی‌ارتباط با شیرین نیستند.

حال به ترکیب شگفت انگیز «جوش شیرین» می‌رسیم، البته شگفت انگیز برای کسانی که از فرط پرخوری و یا خوردن بی‌حساب و کتاب دچار سوء هاضمه می‌شوند، آخر جوش شیرین از قدیم الایام برای سوء هاضمه توسط طبیب و حکیم تجویز می‌شده. بهر حال «جوش شیرین» یا بهتر

است بگویم «بیکرینات دو سود» یا همان «بیکرینات سدیم»، جسمی سفید رنگ است که در آب گرم تجزیه می‌شود و برای رفع ترشی معده و سوء هاضمه کاربرد معجزه‌آسا دارد .

با توجه به معانی فوق برای «جوش» و «شیرین» می‌توان حدس زد که شیرینی برمی‌گردد به سفید رنگ بودن آن چرا که می‌تواند مصداقی از قند و شکر باشد، و جوش هم می‌تواند غلیان آن و یا اتصال اتم‌ها در ترکیب شیمیایی آن باشد که در علوم طب و یا کیمیاگری مطرح بوده .

اما گذشته از تمام این تعاریف شیرین بعد از ورود به دکان داوود هرچیز دیگری می‌توانسته درخواست کند مثلاً "نمک طعام، آلبیمو، خیار شور، پودر لباس‌شویی، مایع ظرفشویی و هزار جور جنس دیگر، ولی اینکه به محض ورود به دکان نویسنده کالای «جوش شیرین» را برگزیده است، پس منظور و مقصودی داشته. مهمتر آنکه نحوه بیان شیرین طوری است که گویا کنایه از نداشتن «جوش شیرین» می‌زند، در غیر اینصورت می‌توانست بگوید: آقا داوود جوش‌شیرین می‌خواستم! اما شیرین با کنایه به داوود می‌گوید: جوش‌شیرین دارین؟ و این در حالی است که اسم خودش مریم، منیر، مرجان و غیره نیست بلکه شیرین است. پس با این حساب باید کاسه‌ایی زیر نیم کاسه‌ی شیرین باشد. نکته دیگر آنکه که فردی با پرسیدن سوال جوش شیرین دارین؟ می‌تواند بعد از گرفتن جواب مثبت چند جمله دیگر گفتگو را با فرد مقابلش ادامه دهد. و این نوعی زیرکی برای برقراری ارتباط است، البته به گمان بنده شیرین حتی یک درصد هم احتمال نمی‌داد که داوود چنین صریح و محکم بگوید: «نه» و قال قضیه را بکند .

من می‌دانم که حکایتی است بین دختری به نام شیرین که تازه چشمانش را هم سرمه کشیده! و جوش شیرین. شاید به من اتهام بدبینی وارد کنید اما کدام دختری برای خریدن جوش‌شیرین یا هر کوفت و زهرمار دیگری در یک هوای گرگ و میش از خانه بیرون می‌زند و یک راست می‌رود دکان سر محل یا به قول نویسنده همان «آقا داوود» تا با ناز و ادا، ظرافت زنانه‌اش را به نمایش بگذارد، بعلاوه کاملاً مشخص است که شیرین در خانه منتظر نشسته بوده تا باران قطع شود، در غیر اینصورت چه لزومی داشته که نویسنده ذکر کند بعد از باریدن باران شیرین در کوچه پیدا شده است، آنهم با عجله، پس باید ریگی به کفش داشته باشد، و مهمتر آنکه باید به این نکته توجه کرد که نویسنده ذکر کرده «سرمه مالی»، یعنی نوعی «ماست مالی» کردن و کاری را به قول

معروف «سمبل کردن» یعنی کاری را سرسری برای رفع تکلیف انجام دادن، که آنهم برمی‌گردد به تنبلی کننده‌ی کار و یا تعجیل، یا اینکه از روی غرض و نوعی کینه ورزی در کاری اهمال کردن، که گمان می‌کنم منظور نویسنده همان تعجیل بوده، یعنی شیرین بعد از اتمام باران سرمه را مالانده و بعد از سیاه کردن چشم و چال خودش، چادرش را سر کرده و از خانه بیرون زده تا جوان مردم را سیاه کند آنهم به بهانه خریدن جوش شیرین. پناه بر خدا. البته از متن قصه پیداست که آقا داوود از همه جا بی‌خبر چه می‌دانسته که شیرین با چه قصد و غرضی در آن هوای خنک و مست کننده، که پیرمرد ۷۰ ساله را مجنون می‌کند قدم به دکانش گذاشته، باز هم پیداست که داوود هیچ‌گونه حس و علاقه‌ای به شیرین ندارد چرا که آن هوای ذکر شده در متن داستان با عطر موجود در فضا هم، تکانی به داوود نداده و داوود هم یک کلام گفته است: «نه». طبیعی است که وقتی دختری پا به دکان بگذارد و با زیرکی اسم خودش را پیش بکشد که در لفافه حالی کند قصد و غرضی دارد از چشم می‌افتد،

البته اگر کمی منصف‌تر و منطقی به قضیه نگاه کنیم می‌توانیم بگوییم چه ایرادی دارد که شیرین پا پیش بگذارد و مرد خودش را انتخاب کند، آنهم در یک هوای بارانی و خاطره‌انگیز. نویسنده در متن داستان ذکر کرده که شیرین در خانه‌ی پدر فایقش به گل نشسته و قصد تکان خوردن هم ندارد و چنان گرهی کور به بختش افتاده که دخترک بیچاره ناچار شده خودش دست به کار شود، چه چیزی بدتر از آنکه دختری در خانه بماند، مگر شیرین دختر زهرا خانوم چه گناهی مرتکب شده که خواستگار پیدا نمی‌شود یا بهتر است بگوییم جرئت نمی‌کند پیدا شود. وقتی خوب فکر می‌کنم، می‌بینم که شیرین چقدر داغ دیده است که در آن هوای بارانی خودش را با عجله رسانده به دکان داوود که فقط بگوید: «جوش شیرین»، شیرین مرتکب گناهی نشده بلکه فقط عاشق شده. البته داوود هم که در لابه لای تار و پود یک نظام اقتصادی استخوان خورد می‌کند چطور می‌تواند حتی لحظه‌ایی به عشق یا هوای بارانی و شیرین فکر کند. داوود به زحمت بتواند معنی یک جمله واضح را درک کند، جمله‌ایی مثل «امروز شنبه است» و یا «زمین دور خودش می‌چرخد»، چه برسد به اینکه کسی با کنایه و در لفافه بگوید: «جوش شیرین دارد یا خیر؟»، او تا بخواهد واژه‌های «جوش» و «شیرین» را در ذهنش از هم جدا کند و آنها را به فراخور موقعیت

تجزیه و تحلیل کند و ته ماجرا بفهمد که شیرین از جوشش و غلیان درون خود برای داوود ناله می‌کند، شیرین از دکان رفته و الان لابد در اتاقش زانوی غم بغل گرفته و در حال گریستن به حال و روز خودش است و اینکه چقدر این داوود احمق است و یا اینکه شاید هیچ علاقه‌ایی به شیرین ندارد، و هزار و یک جور شاید دیگر که هرکدامش برای شیرین چیزی حدود دو ساعت اشک ریختن آب می‌خورد. البته یک نکته این وسط باقی می‌ماند و آنهم اینکه چرا ما داوود را آنقدر احمق فرض کردیم، شیرین خودش را به دکان رسانده و مستقیم گفته: جوش شیرین دارد یا خیر؟ یعنی برای به چنگ آوردن شیرین جوش می‌زند، یا بهتر بگوییم اصلا به این مقوله فکر می‌کند و داوود هم رک و راست گفته است: «نه». خوب وقتی شیرین را نمی‌خواهد باید چه بگوید؟ مگر نه آنکه داوود هم حق انتخاب دارد. خوب که دقت می‌کنم می‌بینم اگر شیرین دختر خوب و سربه راهی بود تا به حال دو شکم در خانه شوهر زابیده بود. بهرحال یا زیبایی ندارد، یا ظرافت زنانگی ندارد، یا تحصیلات ندارد، یا اخلاق و کمالات ندارد، یا خانواده محترم و اصیل ندارد، بهرحال یک چیزی ندارد که داوود گفته است: «نه». البته از آنجا که نویسنده اسم مادر شیرین را در داستان ذکر کرده است «زهرا خانوم»، لابد نیتش خیر بوده و منظورش این بود که مادرش در محل به نیکی شهرت دارد، پس خانواده محترمی دارد، و اما زیبایی! از آنجا که باز نویسنده از ناز و ادای شیرین و صدای نازک و کسدارش گفته است پس مشخص می‌شود که حداقل زیبایی و ظرافت‌های زنانه را دارد و از آنجا که در رفتارش نوعی تعجیل دیده می‌شود پس لابد دختر پرجنب و جوشی است و البته جسور که درست بعد از پایان بارندگی آرایش مختصری می‌کند و خودش را به دکان داوود می‌رساند و با احساس می‌گوید: «جوش شیرین». فقط می‌ماند تحصیلات و کمالات اخلاقی، که لابد شیرین فاقد این خصوصیات بوده و داوود هم او را نپسندیده و در جوابش گفته است: «نه.» و شیرین دکان را ترک می‌کند .

پایان

نویسنده: سید امید نقیبی نسب